

بیتنا



۹۸
حلقہ مطالعاتی

حلقہ مطالعاتی فلسفہ اخلاق

باحضور دکتور سید حسن اسلامی

اخلاق کاربرد ی بر مبنای کتاب Living Ethics

سه شنبه ها. ساعت ۱۸

ق.م. بلوار امین. کوچه ۱۳.

انڈھای کوچه سمت راست بلاک ۲۲۱



خانہ اخلاق پیرتھومان جوان

جلسہ ۴ حلقہ مطالعاتی

فلسفہ اخلاق

اخلاق کاربرد ی بر مبنای کتاب living
ethics، اثر Russ Shafer-Landau

دکتور سید حسن اسلامی

سه شنبه ۲۶ آذرماه ۹۸

به قلم: علی علیزاده

چکیده

در جلسه گذشته استدلالی بیان شد که بنیاد اخلاق را عقل می‌دانست و حیوانات را فاقد عقل می‌دانست، بنابراین نتیجه می‌گرفت حیوانات شأن اخلاقی ندارند. این نگرش ماشینی به حیوانات بود. در این جلسه مقدمه اول این استدلال که بنیاد اخلاق را عقل می‌داند، به چالش کشیده می‌شود و نگرش کسانی مطرح می‌شود که رنج کشیدن را مبنای شأن اخلاقی می‌دانند. و در پایان استدلال پیتر سینگر برضد گونه‌پرستی مطرح می‌شود و بنیاد اخلاق را رفتار افراد می‌داند نه تعلقشان به گونه‌ای خاص.

مقدمه

سابقا در باب حقوق حیوانات به استدلالی اشاره کردم که مدعی بود:

۱. بنیاد اخلاق و شأن اخلاقی عقل است.

۲. حیوانات فاقد عقل هستند.

۳. بنابراین حیوانات فاقد شأن و منزلت اخلاقی هستند. در این صورت ما مجازیم هر کار مصلحت‌اندیشانه و منفعت‌طلبانه‌ای که می‌خواهیم با آن‌ها انجام بدهیم.

با این وجود احساس می‌کنیم که این کار شهودا درست نیست. اگر کسی گوشی‌اش را به دیوار بکوبد، این شخص را فاقد عقل معاش می‌دانیم، اما اگر کسی یک جوجه کبوتر را به دیوار بکوبد، او را فاقد عقل معاش نمی‌دانیم، چون جوجه کبوتر به لحاظ مالی ارزشی ندارد اما احساس می‌کنیم که این شخص کاری خبیثانه انجام داده است، چون چیزی در اعماق وجود ما می‌گوید که حیوانات منزلت اخلاقی دارند. به عبارت دیگر حیوانات در نگاه ما جایگاهی دارند که نمی‌توان با آن‌ها شبیه یک سنگ رفتار کرد. برخی می‌گویند: این احساس، یک توهم و عاطفه‌ی زودگذر بوده و بنیادی ندارد، چرا که فقط عقل بنیاد اخلاق است. این استدلالی است که از دکارت شروع شد و با کانت اوج گرفت.^۱ مطابق این استدلال حیوانات ماشین هستند و هیچ‌کس در قبال ماشین‌ها تکلیفی اخلاقی ندارد.

^۱. در جلسه‌ی قبل گفتیم که کانت معتقد است اگر با سگی بدرفتاری کنیم، ایرادی ندارد، چون ما هیچ تکلیف اخلاقی در قبال یک سگ نداریم، چرا که سگ اصولاً ظرفیت درک مفاهیمی همچون قدرشناسی را ندارد. اگر هم این کار ایرادی داشته باشد صرفاً به این خاطر است که نسبت به انسانیت خودمان بدی کرده‌ایم. از طرفی ممکن است این کار باعث شود که ما در آینده نسبت به سایر انسان‌ها نیز ناسپاسی کنیم.

می‌دانیم که بحث حقوق بشر مدرن در قرن هفدهم و توسط کسانی همچون جان لاک و توماس هابز مطرح شد. در قرن هجدهم این مباحث صورت‌بندی تازه‌ای پیدا کردند و در قالب اعلامیه‌ی استقلال آمریکا در سال ۱۷۷۶ و بعد در قالب اعلامیه‌ی دولت و شهروند فرانسه متجلی شدند. در همین هنگام خانمی به نام ماری ولستون کرافت^۲ در انگلستان کتابی به نام *A Vindication of the Rights of Woman*^۳ نوشت و در آن گفت: «اگر مردان حقی دارند، زنان نیز حق دارند؛ حقوقی همچون حق رای، مالکیت، طلاق و ...» مصادف با این وقایع، فیلسوفی انگلیسی به نام توماس تیلور کتاب طنزآمیزی به نام *A vindication of the rights of brutes*^۴ نوشت و در آن مدعیات خانم ولستون کرافت را به سخره گرفت. توماس تیلور می‌گفت: اگر قرار است زنان حق رای داشته باشند، سگ‌ها نیز باید حق رای داشته باشند، اما منطقی می‌پذیریم که سگ‌ها حق رای ندارند، در نتیجه زنان هم نباید حق رای داشته باشند.

این استدلال یک فیلسوف درخشان قرن نوزدهمی است. فردی با سواد و روشنفکر که در آن زمان آثار یونانی را از زبان اصلی به انگلیسی ترجمه کرده بود. چنین فردی در مقدمه‌ی همین کتاب به طعنه می‌نویسد: «حالا که حقوق زنان مطرح شده است، بیا باید حقوق اشیاء را نیز مطرح کرده و بگوییم: همه‌ی اشیاء در برابر خداوند برابرند!»^۵ او در فصل دیگری از کتاب به طنز

ممکن است بسیاری از چیزهایی که امروزه آن‌ها را مسلم می‌پنداریم، در آینده به چالش کشیده شوند. چنان که تلقی امروز ما از برخی از اتفاقات عادی گذشته این است که فاجعه بوده‌اند.

می‌گوید: «حالا که اوضاع این طور است، پس حیوانات نیز مانند انسان‌ها عقل دارند و ما باید از خوردن گوشت آن‌ها پرهیز کنیم. ما نیز باید همان کاری را انجام بدهیم که یونانیان باستان^۶، کاهنان مصری^۷ و ایرانیان باستان^۸ انجام می‌داده‌اند.» توماس تیلور در ادامه می‌گوید: «علاوه بر این‌ها ما باید کم‌کم زبان حیوانات را نیز یاد بگیریم.»

او با برهان خلف می‌خواهد ثابت کند: از آن جا که حیوانات از چنین توانایی‌هایی بی‌بهره هستند، زنان نیز از این توانایی‌ها بی‌بهره خواهند بود. با این حال گذر زمان نشان داد که او اشتباه کرده است. این را گفتم تا بدانیم ممکن است بسیاری از چیزهایی که امروزه آن‌ها را مسلم می‌پنداریم، در آینده به چالش کشیده شوند. چنان که تلقی امروز ما از

^۲ Mary Wollstonecraft او را مادر فمینیسم نسل اول می‌دانند.

^۳ «احقاق حقوق زنان»

^۴ «احقاق حقوق وحوش»

^۵ اشاره‌ای است طعنه‌آمیز به اعلامیه‌ی استقلال که در آن آمده است: خداوند همه‌ی انسان‌ها را برابر آفریده است.

^۶ ظاهراً در یونان باستان گیاه‌خواری یک سنت شناخته شده بوده. کسانی همچون فیثاغورس و بسیاری دیگر گیاه‌خوار بوده‌اند.

^۷ گویا کاهنان مصری نیز گیاه‌خوار بوده‌اند.

^۸ سنت غالب در ایران باستان، گیاه‌خواری بوده است. مطابق روایت فردوسی گوشت‌خواری با برسرکار آمدن آژی‌دهاک (ضحاک) در ایران رواج پیدا کرده است.

برخی از اتفاقات عادی گذشته این است که فاجعه بوده‌اند. تا صد سال پیش در همین ایران که کشوری مسلمان و اهل هنر و فرهنگ و انسانیت است، بعضی از پسر بچه‌ها را اخته می‌کردند تا بتوانند در حرمسرا خدمت کنند. کسی هم نبود که بگوید این کار بد است اما امروزه تصورش هم برای ما هولناک است.



افراد زیادی را دیده‌ام که در عرصه‌ی فقه و کلام نوآوری‌های زیادی دارند اما به بحث حقوق حیوانات که می‌رسند، همان نگاه ظاهر گرایانه‌ای را در پیش می‌گیرند که افرادی همچون ابن حزم اندلسی هزار و اندی سال پیش داشته‌اند. جرمی بنتام، فیلسوف اخلاق و مصلح اجتماعی قرن نوزدهم که یکی از آباء فایده‌گرایی^۹ است، از کسانی بود که با فعالیت‌هایش باعث شد تا سیستم قضایی انگلستان بهبود یابد. او کتابی به نام «مقدمه‌ای بر اخلاق و قانون‌گذاری» نوشته‌است که در آن اخلاق و قانون‌گذاری را درهم تنیده‌است. پیش از انقلاب کبیر فرانسه، برده‌داری در سراسر

^۹ . یادمان باشد که فایده‌گرایی چیز بدی نیست. فایده‌گرایی در زمان خودش یک فلسفه‌ی اخلاق بسیار معنادار و اصلاح‌طلبانه در جامعه بوده‌است. یکی از مباحثی که فایده‌گرایان مطرح می‌کردند این بود که اعدام یک شخص فایده‌ای برای جامعه ندارد، چرا که اگر اعدام به منظور عبرت گرفتن شخص خاطی انجام می‌شود، شخص خاطی پس از اعدام دیگر زنده نخواهد بود تا بخواهد عبرت بگیرد. از طرفی اگر هدف، عبرت گرفتن دیگران است، عبرت گرفتن ایشان نیز محل مناقشه‌است. فایده‌گرایان می‌گفتند: به جای تکلیف‌محوری باید به پیامدهای یک عمل نگاه کنیم.

اروپا و آمریکا امری قانونی بود^{۱۰} اما پس از انقلاب برده‌داری در فرانسه ممنوع شده و سیاهان مانند سفیدپوستان از حقوقی برابر برخوردار شدند.^{۱۱} در این هنگام علاوه بر لغو برده‌داری دیدگاه‌های تازه‌ای نیز مطرح شد که می‌توان برخی از ابعاد آن را در انگلستان مشاهده کرد. جرمی بنتام در کتاب «مقدمه‌ای بر اخلاق و قانون‌گذاری» می‌نویسد: «امروزه فرانسوی‌ها متوجه شده‌اند که رنگین‌بودن پوست نمی‌تواند دلیلی برای در معرض رنج قرار دادن انسان‌ها باشد. ممکن است روزی برسد که از آن پس تعداد پاهای، داشتن پوست، دُم‌داشتن و ... نیز دلیل معتبری برای محروم‌شدن از حقوق نباشند.»

چند وقت پیش در راه برگشت از تهران به بیل‌بورد تبلیغاتی یک سیرک برخوردیم که روی آن با افتخار نوشته بود: «زرافه برای اولین بار در ایران». کسی که چنین تبلیغی می‌کند به این فکر نمی‌کند که با این کار یک موجود را از محیط طبیعی‌اش خارج کرده و آن را در یک قفس جا داده است؛ قفسی که به هیچ وجه برای این حیوان آشنا نبوده و تنهایی و غریبگی محض است. همه‌ی این کارها انجام می‌شود تا عده‌ای به این حیوان نگاه کنند و بروند. من هنوز هم نمی‌دانم منطق باغ‌وحش چیست و سال‌هاست که به همین دلیل به باغ وحش نمی‌روم.

چند سال پیش به مدت یک‌ماه در فرانکفورت بودم. در نزدیکی اقامت‌گاه من باغ وحشی بود که بسیار مدرن بود. در این باغ‌وحش از حیوانات گوناگونی نگهداری می‌شد. جالب است بدانید که با وجود آن امکانات حیوانات در آن‌جا نیز همان واکنش‌هایی را نشان می‌دادند که در این‌جا نشان می‌دهند؛ یعنی دائماً بی‌تاب و بی‌قرار و ناراحت بودند. هیچ‌گاه یک باغ وحش نمی‌تواند محیط طبیعی را برای حیوانات فراهم کند.

رنج کشیدن، مبنای شأن اخلاقی

بنتام در ادامه می‌گوید: «آیا قوه‌ی عاقله می‌تواند معیار خوبی برای برخورداری از شأن اخلاقی باشد؟ یک اسب بالغ بسیار بیشتر از یک نوزاد یک‌روزه، یک‌هفته‌ای و حتی یک‌ماهه شعور و فهم دارد. بچه‌ی یک ماهه نمی‌تواند هیچ فرقی بین آتش و آب قائل شود اما یک اسب پنج‌ساله از گرما پرهیز می‌کند. با این حال آیا می‌توان همان رفتاری را که با یک اسب داریم، با یک نوزاد هم داشته باشیم؟» اشکال این سخن این است که هر چند عقل یک اسب پنج‌ساله

^{۱۰}. برای آشنایی بیشتر با ابعاد برده‌داری رمان خواندنی «ریشه‌ها» نوشته‌ی آکس هیلی را بخوانید. «کلبه عمو تام» نیز از اولین رمان‌هایی است که در زمینه‌ی برده‌داری نوشته شده‌است، اما به لحاظ هنری خیلی قدرتمند نیست. ایده‌ی اصلی رمان «کلبه‌ی عمو تام» این است که برده‌ها نیز آدم هستند. در آن زمان وقتی مادری بچه‌دار می‌شد، برده‌دارها بدون توجه به او فرزند او را در سن هشت سالگی می‌فروختند. این همان رفتاری است که امروزه با گوساله‌ها انجام می‌دهیم و بدون توجه به مادرش او را به جایی دیگر منتقل کرده یا می‌فروشیم. این رفتار در نظر ما به قدری بدیهی است که آن را حق خود می‌دانیم. هربرت بیچر استو در کلبه‌ی عمو تام می‌خواهد بگوید: یک مادر وقتی فرزندش از او گرفته می‌شود، رنج می‌کشد. این ایده در آن زمان یک ایده‌ی سانتی‌مانتال به حساب می‌آمد و بسیاری آن را به سخره می‌گرفتند.

^{۱۱}. انقلاب کبیر فرانسه برای اولین بار در طول تاریخ نهاد سلطنت را به لرزه در آورد. انقلابیون در این واقعه پادشاه و همسرش را با گیوتین اعدام کردند.

از یک نوزاد یک ماهه بیشتر است، اما پنج سال بعد همین نوزاد افسار این اسب را به دست گرفته و آن را به حرکت در می آورد. پیترو سینگر به این اشکال پاسخ محکمی می دهد که فعلا به آن نمی پردازم. بنتام در ادامه می نویسد: «حال که چنین است، باید به دنبال معیار دیگری باشیم. مساله اصلی در این باره این نیست که آیا حیوانات می توانند استدلال کنند یا خیر؛ بلکه مساله این است که آیا حیوانات نیز رنج می کشند یا خیر؟» این سخن مقدمه‌ی اول استدلال پیشین را که بنیاد اخلاق را عقل می دانست، به چالش کشیده و احساس و ظرفیت درک رنج را به عنوان ملاک برخوردار از شأن اخلاقی مطرح می کند.

هر چند سخن بنتام در باب حقوق حیوانات سخن تازه‌ای است اما باید دانست که دیدگاه او در نظرات هیوم ریشه دارد. در اسکاتلند از قرن هجدهم به بعد فلسفه‌ی اخلاقی توسط هیوم شکل گرفت که در آن گفته می شد این عواطف هستند که بنیاد اخلاق هستند؛ نه عقل. هیوم می گفت: عواطف بر دو گونه‌اند: عواطفی خودخواهانه که در خدمت ما

آیا قوه‌ی عاقله می‌تواند معیار خوبی برای برخورداری از شأن اخلاقی باشد؟ یک اسب بالغ بسیار بیشتر از یک نوزاد یک‌روزه، یک‌هفته‌ای و حتی یک‌ماهه شعور و فهم دارد. بچه‌ی یک ماهه نمی‌تواند هیچ فرقی بین آتش و آب قائل شود اما یک اسب پنج‌ساله از گرما پرهیز می‌کند.

هستند؛ مثل میل به بقاء و ... و عواطفی دگرخواهانه که در همه‌ی ما وجود دارند. اگر شما ببینید که یک دختر بچه در خیابان گریه می کند، محال است بی تفاوت از کنار او عبور کنید. قطعا آن چه که شما را به این کار برمی‌انگیزاند عقل نیست. هیوم می گوید: «عقل هیچ جایگاهی ندارد جز این که در خدمت عواطف باشد». ابتدا چیزی را می خواهیم و سپس برای آن استدلال می کنیم. نمی خواهیم بگویم

که این دیدگاه درست است؛ بلکه صرفا می خواهیم بگویم که در اخلاق چنین دیدگاهی نیز وجود دارد. عقل همواره ما را به فرصت‌جویی و منفعت‌طلبی دعوت می کند.^{۱۲} هر چند می توان برای انفاق استدلال عقلی آورد اما عقل به ما می گوید: پولت را نگه دار و انفاق نکن. این عواطف هستند که ما را به حرکت در می آورند. عقل می تواند دیگرخواهی را بپذیرد اما محرک ما نیست.

آنتونیو داماسیو، عصب‌شناس اسپانیایی در کتابی به نام «Descartes' Error»^{۱۳} می گوید: «دکارت می گفت انسان عقل دارد و عقل برتر از عاطفه است، چرا که عاطفه زاییده‌ی توهمات و تخیلات گذرا است. این دو گانه‌انگاری تا قرن بیستم ادامه پیدا کرد و مشکلاتی را ایجاد کرد». او در آغاز این کتاب می گوید: «شخصی نزد من آمد که در آغاز مهندسی موفق بود، اما یک روز متوجه می شود که یک تومور مغزی دارد. تومور او با عمل جراحی برداشته می شود

^{۱۲}. عقل گوید شاد شو، آباد شو / عشق گوید بنده شو، آزاد شو (اقبال لاهوری)

^{۱۳}. «خطای دکارت»

اما کار او آرام آرام مختل می‌شود. تا آنجا که موقعیت کاری‌اش را از دست می‌دهد و همسرش از او جدا می‌شود. او پس از ملاقات با من انواع اسکن‌ها، عکس‌برداری‌ها و تست‌های هوش را از سرگذارند اما همه‌ی تست‌ها می‌گفتند که ذهن او هیچ مشکلی ندارد و صرفاً نمی‌تواند هیچ تصمیمی بگیرد. در مصاحبه‌ای با او متوجه شدم که او تلخ‌ترین حوادث زندگی‌اش را به قدری راحت بازگو می‌کند که گویا خاطرات خودش نیستند. به عبارت دیگر او در بیان مشکلاتش هیچ عاطفه‌ای نداشت. این برای من خیلی عجیب بود. به همین خاطر او را فرستادم تا یک‌بار دیگر اسکن را انجام دهد و این بار متوجه شدم که به هنگام جراحی یک رشته‌ی عصبی که مغز او را به قسمت عواطف (آمیگدل) متصل می‌کرد، قطع شده است. این شخص می‌تواند پیچیده‌ترین معادلات ریاضی را حل کند اما قدرت ترجیح و اولویت‌بندی ندارد. این نشان‌دهنده‌ی این است که اولویت‌بندی کار عقل نیست. این عواطف هستند که به ما می‌گویند چه چیزی را انتخاب کنیم». البته وقتی اولویت‌بندی انجام شود، عقل راه رسیدن به مقصد را به ما نشان می‌دهد.



سابقاً عرض کردم که بنام می‌گوید: «مساله این نیست که آیا حیوانات عقل دارند یا نه؟ بلکه مساله این است که آیا حیوانات احساس دارند یا نه؟»^{۱۴} به نظرم این یکی از پیشرفت‌های مهم در عرصه‌ی اخلاق است. همان‌طور که پیش‌تر

۱۴. البته ممکن است کسی بگوید: حیوانات درد نمی‌کشند. من یادداشت‌هایی دارم که در آن‌ها گفته‌ام حیوانات واقعا درد می‌کشند.

نیز اشاره کردم این مساله باعث شد تا در مقدمه‌ی اول استدلال پیش گفته^{۱۵} خدشه وارد شود. اگر سخن بنتام صحیح باشد، باید دانست که همه‌ی حیوانات در مراتبی لذت و رنج را درک می‌کنند. وقتی شما زیر گلولی یک گربه را می‌خارائید، از خوشی خرخر می‌کند اما اگر دمش را بکشید، فرار می‌کند. بنابراین مطابق این دیدگاه حیوانات نیز شأن اخلاقی دارند. در نتیجه ما حق نداریم یک جوجه را به دیوار بکوبیم، چون درد می‌کشد.^{۱۶}

پرسش: چنین واکنش‌هایی در برخی از گیاهان نیز وجود دارد.

پاسخ: درد و لذت توسط سیستم عصبی ادراک می‌شود. ادراک درد یک نعمت است. این که دندان شما درد می‌کند، یک خبر خوش است، چرا که نشان می‌دهد باید به دندان‌تان رسیدگی کنید. اگر این ادراک از بین برود، به این معناست که بدن شما دیگر نمی‌تواند از خودش محافظت کند. گیاهان چنین سیستم عصبی ندارند. البته در مورد برخی از گیاهان گفته می‌شود که این‌ها مرز بین انسان و حیوان بوده و برخی از واکنش‌ها را نشان می‌دهند.

در نیمه‌ی اول قرن بیستم، همراه با رشد صنایع شاهد گسترش آزمایشات علمی با بهره‌گیری از حیوانات و شکوفایی صنعت زیبایی هستیم. در این دوره محصولات مختلف آرایشی با برندهای گوناگون وارد بازار می‌شوند.^{۱۷} برندهای بزرگ دنیا برای ارائه‌ی فراورده‌های باکیفیت، محصولات آرایشی را روی حیواناتی همچون خرگوش آزمایش می‌کردند. چشم خرگوش زیبا، ظریف و حساس است. اگر چشم یک خرگوش بتواند ریمل را تحمل کند، چشم یک خانم نیز می‌تواند آن را تحمل کند. این آزمایشات به قدری تکرار می‌شدند که در اثر آن‌ها هزاران خرگوش نابینا شدند. در سال ۱۹۷۳ پیترو سینگر، فیلسوف استرالیایی که در آن هنگام دانشجوی جوانی بود مقاله‌ای تحت عنوان «all animals are equal»^{۱۸} نوشت. او در این مقاله با الهام از دیدگاه بنتام نوشت: «اصولاً تمام حیوانات در رنج کشیدن برابر هستند. ما در ادراک درد و لذت هیچ تفاوتی با حیوانات نداریم. بنابراین باید با حیوانات رفتار درستی در پیش گرفت». در طول تاریخ شاهد این هستیم که انسان‌ها به قدری رشد می‌کنند که برده‌داری را لغو می‌کنند اما وقتی به مساله‌ی حیوانات می‌رسند، از آن عبور می‌کنند، چون معتقدند حیوانات عقل ندارند. پیترو سینگر در ادامه می‌گوید: «بسیاری از حیوانات بالغ عقولی دارند که یک نوزاد از آن بی‌بهره است».

۱۵. مقدمه‌ی اول این بود: بنیاد اخلاق عقل است.

۱۶. امروزه فیلسوفانی مانند مارتا نوسبام می‌گویند: این باور تاریخی که می‌گوید عواطف کور هستند، غلط است. به اعتقاد ایشان این عواطف هستند که جنبه‌ی شناختی داشته و شأن معرفتی دارند. این طور نیست که ما از یک نفر بدون دلیل بدمان بیاید؛ بلکه این بدآمدن‌ها ریشه‌های عقلانی دارند. آرش نراقی در کتاب‌هایی که در باب عشق تألیف و ترجمه کرده است، می‌گوید: این طور نیست که عشق انسان را کور کند؛ بلکه عشق جنبه‌ی معرفتی دارد.

۱۷. گفته می‌شود صنعت زیبایی پول‌سازترین صنعت دنیا است.

۱۸. همه‌ی حیوانات برابرند.

استدلال بر مبنای رد گونه‌پرستی

سابقاً عرض کردیم اشکال این استدلال این است که هرچند یک اسب بالغ باهوش‌تر از یک نوزاد است اما یک پسر بچه‌ی ده‌ساله از یک اسب عاقل‌تر است. پیترو سینگر در مقام پاسخ‌گویی به این اشکال استدلال اصلی‌اش را مطرح کرده و می‌گوید: «در طول تاریخ نژادپرستانی وجود داشته‌اند که معتقد بودند یک سفیدپوست صرفاً به خاطر رنگ پوستش از یک سیاه‌پوست بهتر است. با این حال امروزه می‌دانیم که نژادپرستی احمقانه و خطا است، چرا که در نژادپرستی درباره‌ی یک شخص مستقلاً و به عنوان یک فرد داوری نمی‌شود؛ بلکه اشخاص را با توجه به گروهی که به آن تعلق دارند، قضاوت می‌کنند. زمانی در اروپا و آمریکا زنان صرفاً به خاطر زن بودن حق رای نداشتند اما امروزه دیگر زنی به خاطر تفاوت‌های نامربوطش از چنین حقی محروم نمی‌شود. درست است که عقل یک نوزاد از یک اسب کمتر است، اما او متعلق به طبقه‌ی عاقلانی است که عقل آن‌ها از یک اسب بیشتر است. در واقع در این جا تعلق این نوزاد به این طبقه سبب داوری شده ما است، نه خود این فرد. در حالی که بنیاد اخلاق قضاوت درباره‌ی افراد بر اساس رفتارشان است. این جنس‌پرستی است. نژادپرست کسی است که به افراد هم‌نژاد خودش بیشتر از دیگران اعتبار می‌بخشد. سکسیست‌ها کسانی هستند که منافع هم‌جنس‌های خود را برتر از منافع جنس مقابل می‌دانند. با همین سنجه افرادی که به یک گونه‌ی جانوری تعلق دارند، منافع خود را برتر از منافع سایر گونه‌های جانوری می‌دانند. ما فکر می‌کنیم ما فرزند خودمان را خیلی دوست داریم اما یک گربه چنین نیست. حال آن که یک گربه نیز درست مثل ما فرزندش را دوست دارد. در تمام این موارد یک الگو وجود دارد. اگر نژادپرستی و سکسیسم خطا است، گونه‌پرستی نیز خطا است. اگر بگوییم معیار تفاوت گذاشتن در این جا عقل است، باید بگوییم که مبتلایان به سندروم داون، به اغما رفتگان، دیوانگان، نوزادان و ... نیز فاقد شأن اخلاقی هستند، حال آن که چنین نیست.^{۱۹}» اجازه بدهید بحثم را با جمله‌ای از تام ریگان به پایان ببرم: «حیوانات صرفاً بیولوژی ندارند؛ بلکه بیوگرافی و زندگی‌نامه نیز دارند. حیوانات چیز نیستند؛ بلکه شخص هستند»

کلیدواژه‌ها: حیوانات، عواطف، عقل، رنج، نژادپرستی، برده‌داری، جرمی بنتام، پیترو سینگر.

^{۱۹}. این استدلال را «استدلال به موارد حاشیه‌ای» می‌نامند.